

تأملی جامعه‌شناسانه بر

تحولات مجازات اعدام در افغانستان*

- مهدی قائمی^۱
- عبدالرضا جوان‌جعفری بجنوردی^۲
- سیدمحمدجواد ساداتی^۳

چکیده

اعدام به عنوان مهم‌ترین و جدی‌ترین واکنش کیفری قلمداد می‌شود که در جامعه افغانستان از سال ۱۱۲۶ ش. تا کنون تحولات زیادی را پشت سر گذاشته است. این تحولات در راستای کاهش کمی و نرمش کیفی کیفر اعدام صورت گرفته است. در تحقیق حاضر با روش تحقیق تحلیلی - توصیفی به بررسی این مسئله پرداخته شده که چه عواملی در تحولات اعدام در افغانستان مؤثر بوده و از بُعد جامعه‌شناسی کیفری، این تأثیرگذاری چگونه تبیین می‌شود. نتایج به دست آمده بیانگر آن است که دو عامل در این تحولات نقش برجسته دارند: نخست،

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۸.

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)
(mahdi.qaemi1400@gmail.com).

۲. استاد تمام گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد (javan-j@um.ac.ir).

۳. استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد (mj.sadati@um.ac.ir).

دگرگونی ساختار قدرت از حالت سنتی و خشونت‌گرا به قدرت نهادی و مبتنی بر نظام دیوان‌سالار؛ دوم، تغییر ساختار اجتماعی از حالت تک‌ساختی مبتنی بر ارزش‌های قبیله‌ای به فرهنگ و ساختار اجتماعی چندساختی مبتنی بر ارزش‌های مدنی و چندگانه. در این پژوهش، تأثیرات تحولات قدرت و انسجام اجتماعی بر تحولات مجازات اعدام در افغانستان با رویکرد مطالعات جامعه‌شناسی کیفری در چارچوب نظریه فناوری قدرت میشل فوکو و انسجام اجتماعی امیل دورکیم مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: افغانستان، اعدام، فناوری قدرت، تحولات فرهنگی، انسجام اجتماعی.

مقدمه

اعدام به عنوان مهم‌ترین و جدی‌ترین واکنش کیفری در نظام حقوقی افغانستان، ریشه در فقه حنفی دارد. فقهای حنفی در مورد کیفر اعدام یا مرگ در جرائم حدی و قصاص اتفاق نظر دارند. همچنان از دیدگاه فقهای این مذهب، اعدام یا کیفر مرگ تعزیری نیز بر اساس تشخیص حاکم بلا مانع است (خداخواه، ۱۳۹۸: ۷۵). با توجه به کم‌رنگ بودن اعمال مجازات‌های حدی و قصاص در افغانستان، در پژوهش حاضر، منظور ما از کیفر اعدام، اعدام تعزیری است. این مجازات در افغانستان از سال ۱۱۲۶ تا ۱۳۹۹ ش. مراحل مختلفی را طی نموده و به اشکال گوناگونی اجرا شده است. از زیر پای فیل انداختن و مقابل لوله توپ قرار دادن تا اعدام توسط آمپول و تزریق زهر، روش‌های اجرای اعدام در افغانستان بوده است. این گوناگونی روش‌های اجرای کیفر اعدام در افغانستان، عوامل متعددی دارد. اول آموزه‌های مذهبی و فقهی که دست حاکم و قاضی را برای انتخاب روش اجرای کیفر مرگ باز می‌گذارد. هرچند روش معمول کیفر اعدام در اسلام، گردن زدن با شمشیر است، اما گاهی قاضی در انتخاب نوع اجرای مجازات مختار است (پیتر، ۱۳۹۹: ۹۰). دوم ساختار اجتماعی تک‌ساخت و سنتی، و سوم ساختار قدرتی که هویت خود را در اعمال خشونت کیفری باز یافته و از این طریق، جامعه خود را کنترل کرده است. با توجه به این سه پارادایم، تحولات کیفر اعدام در افغانستان را می‌توان در دو دوره مجزا مورد بررسی قرار داد. دوره الگوی

قدرت اقتدارگرایی سنتی مبتنی بر خشونت و قدرت نهادی شده دیوان‌سالار یا دوره‌ای که حقوق کیفری عرفی در حوزه مجازات‌های تعزیری، یا وجود ندارد (۱۱۲۶-۱۲۹۷) و یا اگر وجود دارد، بسیار کم‌رنگ است (۱۲۹۷-۱۳۵۵)، و دوره حاکمیت حداکثری حقوق کیفری عرفی (۱۳۵۵-۱۳۹۹). نمونه‌های زیر دلیلی بر این گذار کیفری است.

احمدشاه ابدالی، بنیان‌گذار افغانستان کنونی، تعدادی از افسران نظامی خود را به اتهام اقدام علیه شاه، به مجازات مرگ توسط فیل محکوم کرد و آن را با مراسم ویژه‌ای نیز اجرا نمود (فرخ، بی‌تا: ۹۱/۱). تیمور شاه (۱۱۸۶ ش.)، پسر وی نیز فتح‌خان یوسف‌زائی را به اتهام راهزنی، با کشیدن طناب توسط گاو اعدام کرد (کاتب‌هزاره، ۱۳۳۱: ۴۴/۱). همچنین ارسلان‌خان مومند به اتهام راهزنی و اقدام علیه شاه، به مجازات مرگ توسط فیل محکوم شد (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۱۱۰). حدود یک قرن بعد، اعدام توسط حیوانات جای خود را به روش‌های جدید تعذیب و شکنجه داد. این بار محکوم به اعدام را به دهانهٔ توپ بسته و آن را شلیک می‌کردند تا اعضای بدن او تکه‌تکه شده به اطراف پرتاب شوند (بیکار پامیر، ۱۳۹۵: ۹۹). در نمونه دیگر، قاتل نادرشاه را این‌گونه اعدام کردند:

«... سیدشریف سریاور که خود دست کمی از طره‌باز جلااد و همکارانش نداشت، از خالق پرسید: با کدام انگشت ماشه را کشیدی؟ و خالق انگشت خود را به سوی او دراز کرد. سریاور مثل یک قصاب با چاقوی خود کلک [انگشت] خالق را برید. بعد از آن گفت: خالق! حتماً با چشم راست نشان گرفتی و خالق به آرامی گفت: بلی! و این جلااد بی‌رحم چاقویش را در کاسه چشم خالق فرو کرد و آن را تاب داد!...» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵: ۳۵۱ و ۳۵۹).

بعد از این تاریخ، تغییراتی در شیوه اجرای اعدام به وجود آمد؛ زیرا دوره حاکمیت مطلق کیفرهای شرعی رو به افول بود و رفته‌رفته زمینه برای روی کار آمدن حقوق کیفری عرفی فراهم می‌شد. ریشه‌های این تغییر را می‌توان از زمان امان‌الله خان و روی کار آمدن قدرت سیاسی مشروطه (۱۲۹۷) مشاهده نمود. دوره‌ای که با تصویب «نظام‌نامه جزای عمومی» در سال ۱۳۰۲ اولین بار جرائم و مجازات‌های تعزیری در یک قانون عرفی تدوین شد؛ اما به رغم وجود قانون کیفری، نقش فقه همچنان در

۱. کنایه از اینکه چشم را از حدقه بیرون کرد.

تعیین و روش اعمال مجازات‌ها پررنگ بود. این روند تا دهه دوم حاکمیت ظاهرشاه (۱۳۴۰) ادامه یافت. پس از این دوره با چرخش الگوی قدرت سیاسی و مشروطه دوم، تغییراتی در الگوی کیفردهی شکل گرفت. اجرای علنی و مناسک‌گونه کیفر اعدام، جای خود را به اعدام‌های مخفیانه و پشت میله‌های زندان داد. در سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۵ ش. اعدام‌های علنی توأم با تشریفات و طولانی کردن زمان رنج و عذاب بر بدن محکوم کاهش یافت و اکثر زندانی‌ها توسط پیچکاری (آمپول) و یا توسط تلقین روحی محکوم به مرگ می‌شدند و یا به جنون ناشی از شکنجه و تعذیب مبتلا می‌شدند (پیکار پامیر، ۱۳۹۸: ۸۹)؛ اما آمار احکام اعدام و اجرای آن‌ها همچنان بالا بود و به لحاظ حقوقی هیچ محدودیتی در این زمینه وجود نداشت.

با وضع اولین قانون جزای مدون افغانستان در سال ۱۳۵۵، به رغم تغییرات مهم و اساسی که در خصوص مجازات‌ها به وجود آمد، اما محدودیتی خاصی در زمینه کیفر اعدام ایجاد نشد. صرفاً روش اجرای آن محدود به مرگ توسط طناب دار گردید که بدین ترتیب روش‌های خشونت‌آمیز از قبیل مثله کردن، به دهان توپ پراندن، زیر پای فیل انداختن و در قفس گذاشتن، غیر قانونی پنداشته شده و از حوزه حقوق کیفری حذف گردید. به استثنای سال‌های اول انقلاب کمونیستی (۱۳۵۸-۱۳۷۰) که اعدام‌های پنهانی، توأم با شکنجه و تعذیب جسمی و روانی شایع بود، به گونه‌ای که به باور برخی در فاصله بین این سال‌ها بیش از ۳۸ هزار نفر اعدام شده‌اند (موسوی، ۱۳۸۸: ۱۲۵)، دومین تحول در حوزه کیفر اعدام در افغانستان در همین دوره شکل گرفت. قانون محدودیت جزای اعدام در جمهوری افغانستان (۱۳۷۰)، موارد کیفر اعدام را محدود ساخت. مطابق ماده اول این قانون، جرائم مستوجب اعدام به مواردی چون قتل عمد، کشتار جمعی، انفجار (توأم با قتل)، قطاع‌الطریقی (توأم با قتل) و جرائم علیه امنیت ملی و تمامیت ارضی محدود گردید. در واقع، این تحول حکایت از تغییر در الگوی قدرت سیاسی داشت که هویت خود را با خشونت تعریف نمی‌کرد؛ اما این روند دیری نپایید که با شکست الگوی قدرت مبتنی بر ایدئولوژی کمونیستی و روی کار آمدن گروه اسلام‌گرای طالبان، بار دیگر اعدام‌های علنی و توأم با خشونت و شکنجه بی‌حد و حصر محکومان افزایش یافت (پویان، ۱۳۹۹: ۴۴؛ انصاری، ۱۳۹۱: ۶۷). در واقع، اتفاقات سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰، نشانه‌ای از سیر قهقرایی

واکنش‌های کیفری به دوران خشونت‌گرایی کیفری و مرگ هزارباره در برابر چشمان جامعه بود؛ امری که حکایت از مسیر زیگزاگی تحولات کیفر اعدام در جامعه افغانستان دارد. وجه مشترک تمام این دوره، حاکمیت الگوی قدرت سیاسی مبتنی بر خشونت و زور از یکسو و وجود فرهنگ خشونت‌گرایی مذهبی - قبیله‌ای از سوی دیگر است.

اما با تغییر الگوی قدرت سیاسی به نظام مردم‌سالار و حاکمیت قدرت مبتنی بر قانون یا قدرت نهادی، روش‌ها و الگوهای اجرای کیفر اعدام نیز دچار تحول شد. در دوره پس از کنفرانس بین‌المللی بن (۲۰۰۱) و شکل‌گیری نظام حقوقی جدید در افغانستان، سازوکارهای جدیدی در راستای عبور از مجازات‌های سنتی به مجازات‌های نوین، در قانون اساسی و قوانین کیفری جدید ایجاد گردید. هرچند به صورت کلی مجازات اعدام حذف نشد، اما شرایط قانونی سختگیرانه‌ای برای اعمال آن وضع گردید که عملاً منجر به حذف و کاهش اعدام گردید. بر اساس ماده ۱۲۹ قانون اساسی^۱ مصوب ۱۳۸۲ و ماده ۳۱۰ قانون اجرائات جزایی^۲ (آیین دادرسی کیفری) مصوب ۱۳۹۲ افغانستان، احکام قضایی در خصوص مجازات اعدام علاوه بر اینکه باید سه مرحله محاکماتی را طی نماید، اجرای آن منوط به تنفیذ و تأیید نهاد ریاست جمهوری است. همچنین مطابق ماده ۳۱۴ قانون اجرائات جزایی^۳ اجرای اعدام در ملا عام یک حالت استثنایی قلمداد شده و مستور بودن محل آن اصل قرار گرفته است. از سوی دیگر، مطابق ماده ۱۷۰ کد جزای^۴

۱. «تمام فیصله‌های قطعی محاکم واجب‌التعمیل است، مگر در حالت حکم به مرگ شخص که مشروط به منظوری رئیس‌جمهور می‌باشد».
۲. «هر گاه حکم به مرگ شخص مطابق احکام این قانون قطعی گردد، ستره محکمه [دادگاه عالی] اوراق قضیه را با فیصله مربوط در خلال مدت ۱۴ روز از تاریخ صدور آن به رئیس‌جمهور تقدیم می‌کند. در صورتی که رئیس‌جمهور آن را منظور نماید، تنفیذ می‌گردد».
۳. «مجازات اعدام در داخل محبس در محل مستور طبق احکام این قانون تنفیذ می‌گردد، مگر در حالاتی که غرض عبرت عامه، ایجاب اعدام علنی را نماید».
۴. «موارد جزای اعدام قرار ذیل است، مگر اینکه در این قانون طور دیگری تصریح گردیده باشد: ۱- جرائم نسل‌کشی، ضد بشری، جنگی، تجاوز علیه دولت، ترور و انفجار، اختطاف و گروگان‌گیری یا قطع‌الطریقی که ارتکاب آن سبب مرگ شخص یا اشخاص شود. ۲- قتل عمد در مواردی که در این قانون پیش‌بینی گردیده است. ۳- جرائمی که در نتیجه آن، اراضی دولت جمهوری اسلامی افغانستان تماماً تحت حاکمیت دولت خارجی قرار داده شود یا به حاکمیت ملی، تمامیت ارضی یا استقلال کشور صدمه وارد گردد. ۴- تجاوز جنسی گروهی بر زن. ۵- تجاوز جنسی گروهی بر مرد که باعث مرگ مجنی‌علیه گردد».

مصوب ۱۳۹۶، کیفر اعدام صرفاً در جرائم شدید اعمال می‌گردد. در این دوره، آمار صدور حکم و اجرای اعدام کاهش یافته، روش اجرای آن از مرگ هزاربار به مرگ با کمترین درد تغییر کرد.^۱

این تحولات را می‌توان از زوایای مختلفی مورد بررسی قرار داد. یکی از این زوایا، مطالعه جامعه‌شناختی است. جامعه‌شناسی کیفری با کنار گذاشتن توجیه اخلاقی و تجویز قانونی کیفر، به دنبال آن است تا تصویر پدیدارشناسانه‌ای از مجازات به مثابه یک واقعیت اجتماعی ارائه کند (ساداتی، ۱۳۹۸: ۱۱). بر اساس نگاه پدیدارشناسانه، دگرگونی واکنش‌های کیفری به صورت عام و مجازات اعدام به صورت خاص، متأثر از تحول و دگرگونی در ساختار قدرت، فرهنگ، اجتماع و سیاست است.

پژوهش حاضر در پی آن است تا تحولات مجازات اعدام در افغانستان را در چارچوب نظریه فناوری قدرت میشل فوکو و نظریه انسجام اجتماعی دورکیم بررسی کرده و به این مسئله بپردازد که چه عواملی بر شیوه‌های اجرای اعدام در افغانستان مؤثر بوده و نقش تغییرات در ساختار قدرت و فرهنگ در این تحول چگونه بوده است؟ به نظر می‌رسد تغییر شکل قدرت مبتنی بر خشونت و اقتدار سنتی به قدرت نهادی دیوان‌سالار از یکسو و عبور از جامعه تک‌ساخت به ساختار اجتماعی چندساخت از سوی دیگر، دو عامل مهم تحول مجازات اعدام در افغانستان باشد. به همین دلیل در پژوهش حاضر برای پاسخ به پرسش پیش‌گفته از منظر جامعه‌شناسی کیفری، در بخش نخست به تبارشناسی پیوند قدرت و مجازات اعدام، و در بخش دوم به بررسی واقعیت فرهنگی کیفر اعدام پرداخته‌ایم.

۱. کیفر اعدام در آیین تحول قدرت؛

گذار از قدرت سنتی به قدرت نهادی

قدرت از طریق الگوهای تولید حقیقت، جرم‌نگاری و کیفر‌گذاری نه‌تنها بر واکنش‌های کیفری بلکه بر تمام نهادهای جامعه اثر می‌گذارد. از همین رو، قدرت این

۱. ماده ۳۱۹ قانون اجرائات جزایی جدید: «جزای اعدام به وسیله‌ای که محکوم‌علیه کمترین درد را احساس کند، صورت می‌گیرد».

توانایی را دارد که فهم افراد از ارزش‌ها را دگرگون نموده و به ناقضان ارزش‌های تعیین‌یافته جامعه بفهماند که مجبورند ارزش‌های اخلاقی خود را آن گونه که قدرت تعیین می‌کند، تغییر دهند (همان: ۲۳). در غیر این صورت مجبورند رنج و درد ناشی از کیفر را تحمل کنند. به این صورت است که زمینه برای نفوذ قدرت به حوزه واکنش‌های کیفری فراهم می‌شود و با تغییر شیوه‌های اعمال قدرت، شیوه اجرا و شکل واکنش‌های کیفری نیز تغییر می‌کند (جوان‌جعفری بجنوردی و ساداتی، ۱۳۹۴: ۱۸).

قدرت از طریق اعمال مجازات، اقتدار مخدوش‌شده خویش را ترمیم می‌کند. البته تحلیل اینکه قدرت چگونه بر تنبیه و مجازات اثر می‌گذارد، به دلیل پیچیدگی خاصی که دارد، امری دشوار است (ساداتی، ۱۳۹۸: ۶۱)؛ اما به رغم این پیچیدگی، چون قدرت ملموس‌ترین پدیده است که بر جامعه بشری حاکم است، تأثیر آن بر سایر پدیده‌های اجتماعی قابل‌انکار نیست (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۱۸). به عبارت دیگر، قدرت در همه عرصه‌ها حضور دارد و خرده‌سازوکارهای آن در درون تمامی نهادها و ساختارهای اجتماعی جریان دارد و با ماهیت چندوجهی که دارد، به نوعی جریان اعمال سلطه را شکل می‌دهد (ساداتی، ۱۳۹۸: ۱۶)؛ زیرا قدرت با استفاده از ابژه‌سازی بدن‌ها به دنبال آن است که از آن‌ها سوژه‌هایی چون تبهکار، مجرم و شهروند خوب و بد بسازد تا از این طریق بتواند به اعمال راهکارهای انضباطی دست یابد (محمدی اصل، ۱۳۹۱: ۷۷). در واقع، مجرم با ارتکاب جرم، آگاهانه یا غیر آگاهانه، بدن خود را به محلی برای اعمال و نمایش قدرت تبدیل می‌کند.

تبارشناسی تحولات قدرت در افغانستان و تعیین الگوی خاصی از قدرت، امری دشوار است؛ اما با بررسی منابع قدرت و شیوه‌های شکل‌گیری آن می‌توان از تأثیر دو نوع قدرت مبتنی بر خشونت و قدرت دیوان‌سالار بر واکنش‌های کیفری و کیفر اعدام نام برد. هرچند قدرت سیاسی تمام آن چیزی نیست که در نظریه فناوری قدرت میشل فوکو انعکاس یافته است، اما بی‌شک روشن‌ترین نماد قدرت در یک جامعه قلمداد می‌شود. به همین دلیل در تحلیل خود، به نقش و تأثیر تحولات قدرت سیاسی بر کیفر اعدام در افغانستان می‌پردازیم.

۱-۱. اعدام مناسب گونه؛ ابزاری برای تحکیم قدرت مبتنی بر خشونت

تاریخ تحولات قدرت در افغانستان نشان می‌دهد که از سال ۱۱۲۶ تا ۱۳۵۲، انتقال قدرت سیاسی از گروهی به گروه دیگر، حتی از پدر به پسر همواره توأم با جنگ و خشونت همراه بوده است. جنگ‌های مداوم و خشونت‌های ناشی از آن، دست گروه حاکم در اعمال اقتدار توأم با خشونت را باز گذاشته و به این ترتیب این باور را به وجود آورده بود که تداوم قدرت بدون خشونت امکان‌پذیر نیست. جامعه نیز این امر را پذیرفته بود که گاهی اعمال خشونت توسط قدرت، امری گریزناپذیر است. در واقع، تداوم قدرت در افغانستان با اعمال خشونت به روش‌ها و از راه‌های مختلف گره خورده بود و حتی می‌توان گفت که اکنون نیز نشانگانی از این طرز تلقی در میان صاحبان قدرت و جامعه وجود دارد. ویژگی این الگوی قدرت سیاسی آن است که عدم اطاعت را عملی خصمانه تلقی می‌کند و از نمایش دادن مناسب گونه ابرقدرتی خود جان می‌گیرد و هویت خویش را با خشونت بازتعریف می‌کند (فوکو، ۱۳۷۸: ۷۴). نمونه بارز قدرت مبتنی بر خشونت در افغانستان، ساختار قدرت سیاسی است که عبدالرحمان خان پایه‌گذاری کرده بود.^۱ قدرت مبتنی بر خشونت، پیوند ناگسستنی با خشونت بدون مرز برقرار می‌کند و در این الگوی قدرت، تفاوتی میان جرم و گناه وجود ندارد. لذا هر گونه ارتکاب جرمی به مثابه نقض هنجارهای الهی و قدسی و مقابله با اراده خدا که شاه نماینده اوست، تلقی می‌شود (ساداتی، ۱۳۹۸: ۱۱۱). مذهب و قومیت، دو عنصر اساسی تولید، تصویرسازی و الگوی کیفرگذاری قدرت مبتنی بر خشونت در افغانستان محسوب می‌شوند.

مذهب و استفاده ابزاری از گزاره‌های مذهبی، اولین عامل تولید و تداوم قدرت اقتدارگرایی مبتنی بر خشونت در افغانستان است. گزاره‌های مذهبی چون امیرالمؤمنین،

۱. عبدالرحمان خان در خاطرات خود این گونه آورده است: «حکم دادم از سرهای کسانی که در جنگ کشته شده بودند، دو منار بزرگ بسازند؛ یکی در جلال‌آباد و دیگری در محل سکونت شاه‌محمد که آن‌ها [قوم شینواری] را به این کار زشت وا داشته بود تا اشخاصی که این منارهای بنا شده از سر بیایند، ببینند، بدانند که سزای اشخاصی که مسافران را به قتل می‌رسانند، این است» (عبدالرحمان خان، ۱۳۶۹: ۲۶۰).

ضیاء الملة و الدین، سراج الملة و الدین، خادم دین رسول الله، از مهم‌ترین گزاره‌هایی هستند که در راستای مشروعیت بخشی به خشونت‌گرایی کیفری قدرت اقتدارگرا به کار برده شده‌اند. فعال‌سازی محاکم شرعی، بُعد مذهبی دادن به خشونت‌های کیفری توسط عبدالرحمان خان و حاکمان قبل از او، حکایت از بازتولید قدرت سیاسی خشونت‌گرا در سایه گزاره‌های مذهبی دارد. سرکوب مردم استان نورستان و قتل عام شیعیان مناطق مرکزی توسط عبدالرحمان، در پوشش همین گزاره‌های مذهبی صورت گرفت (رفیع، ۱۳۷۸: ۴۷). دومین ابزار تولید قدرت خشونت‌گرا، قوم و ارزش‌های قومی و زبانی است. عبدالرحمان خان در بدخشان، پنجاه نفر از سران و بزرگان آن منطقه را که به اقلیت قومی تاجیک تعلق داشتند، دستگیر و اموال و دارایی‌هایشان را مصادره کرد و خودشان را به توپ بست؛ زیرا قدرت حاکم مشروعیت خود را بر مبنای حاکمیت قوم پشتون توجیه می‌کرد و جامعه را به دو دسته خودی و غیر خودی تقسیم کرده بود (حبیبی، ۱۳۴۶: ۳۸۲). این دو عنصر، زمینه را برای شکل‌گیری قدرت سیاسی مبتنی بر خشونت فراهم نمود که یکی از مهم‌ترین پیامدهای آن تمایل به مجازات‌های خشونت‌آمیز و اجرای مناسک‌گونه مجازات اعدام بوده است (فریاد افغان، ۱۳۸۴: ۱۴۰). با وجود اینکه از نظر مذهب حنفی، کیفر اعدام باید توسط شمشیر و به گونه‌ای اجرا گردد که زمان شکنجه و سلب حیات محکوم علیه طولانی نشود (بیتر، ۱۳۹۹: ۹۱)، اما قدرت مبتنی بر خشونت که عبدالرحمان خان مجری آن بود، از این قاعده عبور نموده و شیوه‌های ابتکاری در اجرای اعدام از قبیل دار زدن، به توپ بستن، قطع اعضای بدن محکوم و سلاخی نمودن به کار برده می‌شد (عطایی، ۱۳۸۴: ۱۸۶).

کیفر در الگوی قدرت اقتدارگرای مبتنی بر خشونت، تابع الگو و قانون معینی نیست؛ بلکه اراده مطلقه شاه به مثابه قانون قلمداد می‌شود و جرم به مثابه رفتاری است که این اراده را به چالش کشیده، خدشه‌دار می‌سازد. از همین رو، مجازات‌ها توأم با تشریفات است که بیانگر قدرت بی‌چون و چرای حاکم است. در اجرای تئاترگونه مجازات مرگ، آنچه بیش از همه چیز نمایش داده می‌شود، چیزی جز جبر مطلق و قدرت حاکم نیست (گارلند، ۱۳۹۵: ۳۴۹). مراسم مناسک‌گونه اعدام عبدالخالق هزاره، قاتل نادرخان، نمونه‌ای از خشونت‌گرایی کیفری این الگوی قدرت است. به راه انداختن

نمایش قدرت در زمان اجرای اعدام و اجتماع مردم، صرفاً می‌توانست یک هدف مهم داشته باشد؛ ایجاد رعب و وحشت برای جامعه و مخابره پیام قدرت از طریق نمایش مناسک گونه کیفر (فوکو، ۱۳۷۸: ۷۴). قدرت حاکم می‌خواست نشان دهد که کشتن شاه مجازات دردناکی نه تنها برای عامل اصلی بلکه برای تمام اعضای خانواده او در پی خواهد داشت.

نظام طالبانی، آخرین نمونه قدرت خشونت‌گرای مذهبی در افغانستان است. این گروه، گفتمان کیفری شریعت را ابزاری برای تحکیم خود قرار دادند (پویان، ۱۳۹۹: ۴۴). نقش مذهب در ایجاد پیوند میان قدرت و وجدان جمعی، با حاکمیت طالبان برجسته‌تر شد و زمینه را برای جلب حمایت جامعه از اجرای مناسک گونه اعدام بیشتر فراهم نمود. از همین رو در این دوره، میدان‌های شهر هر هفته شاهد تیرباران، حلق‌آویز کردن و زیر دیوار کردن مجرمان بود (مژده، ۱۳۸۲: ۱۰۴). از بُعد جامعه‌شناسی کیفری، دو عامل مهم در شکل‌گیری و تداوم این الگوی قدرت نقش داشته است؛ یکی اینکه گفتمان کیفری شریعت و خشونت‌گرایی کیفری، ابزار مهمی برای مشروعیت قدرت سیاسی محسوب می‌شد، لذا اعدام‌های بدون محاکمه، سریع و علنی در این دوره افزایش پیدا کرد (مأمون، ۱۳۸۹: ۱۷۶). دیگر اینکه دوباره میان گناه و جرم پیوند برقرار شد. لذا مجازات‌های شرعی از قبیل زیر دیوار کردن، سنگسار، به دار آویختن و اجرای علنی آن‌ها، کاربرد گسترده‌ای یافت (صدر توحیدخانه، ۱۳۹۷: ۷۹). بنابراین اعمال مجازات‌های خشونت‌آمیز، علنی و سریع، ریشه در الگوی قدرت دارد که با خشونت کیفری، اقتدار خود را بازتولید می‌کند. در واقع، اجرای مناسک گونه مجازات اعدام به هدف تقطیع رنج بر اجزای بدن محکوم و تبدیل کردن آن به مرگ هزارباره، ابزاری است برای تداوم قدرت سیاسی مبتنی بر خشونت که با ارتکاب جرم خدشه‌دار شده است.

۲-۱. اعدام با کمترین درد؛ نرمش مزورانه قدرت نهادی در افغانستان

قدرت نهادی شده، با توسعه شبکه دیوان‌سالاری شکل می‌گیرد. قدرت نهادی تمایلی به خشونت‌گرایی کیفری ندارد. بلکه خشونت آخرین مرحله از واکنش‌های کیفری است؛ زیرا قدرت نهادی به جای بدن‌های مطیع، به روان‌های اطاعت‌پذیر و

قالب‌یافته نیاز دارد تا جریان سلطه را شکل دهد و به تولید و تداوم شکل جدیدی از قدرت منجر شود (ساداتی، ۱۳۹۸: ۱۲۷)؛ ساختار قدرتی که به جای خشونت عریان، به دنبال نفوذ در لایه‌های زیرین جامعه از طریق شبکه‌های نهادی شده قدرت، دانش و ساختارهای اداری است (فوکو، ۱۳۹۲: ۲۱). به عبارت دیگر، الگوی قدرت نهادی شده، بازتاب قدرت تقطیع شده‌ای است که در ساختارهای مختلف اجتماعی، اعمال نفوذ می‌کند و به پدیده در همه‌جا حاضر تبدیل می‌شود.

در افغانستان، تعیین نمونه الگوی قدرت نهادی شده، امری دشوار است؛ اما نشانگانی از قدرت نهادی را می‌توان در نظم سیاسی که در سال‌های ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۷ توسط امان‌الله خان پایه‌گذاری شد و پس از آن در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۲ بازتولید شد، مشاهده کرد (غبار، ۱۳۹۱: ۴/۸۳۴). نظام سیاسی مشروطه، گفتمان قدرت مبتنی بر خشونت و سرکوب را زیر سؤال برد و زمینه را برای استقرار نظام مبتنی بر قانون و محدودیت اراده شاه فراهم کرد (زمانی، ۱۳۹۱: ۸۵). این چرخش مزورانه قدرت سیاسی را می‌توان در اولین بیانیه رسمی امان‌الله خان مشاهده نمود:

«ای ملت معظم افغانستان! من هنگام شهادت پدر، وکالت سلطنت را در کابل داشتم و اکنون به اصالت آن بار سنگین، امانت را متوکلاً و معتصماً بالله به عهده گرفتم. وقتی که ملت بزرگ من، تاج پادشاهی را بر سر من نهاد، من عهد بستم که بایستی دولت افغانستان مانند سایر قدرت‌های مستقل جهان در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد. ملت افغانستان در داخل کشور آزادی کامل داشته و از هر گونه تجاوز و ظلمی محفوظ و مردم فقط باید مطیع قانون باشند و بس» (طنین، ۱۳۸۳: ۳۵).

در این بیانیه به چند نکته اساسی اشاره شده است. یکی اینکه حاکم سیاسی دیگر خود را مطلق‌العنان نمی‌داند. بلکه هرچند در ظاهر، قدرت را مسئولیتی می‌پندارد که از سوی مردم به او اعطا شده است. معنای این دگرگونی رویکرد قدرت آن است که شاه و تاج‌شاهی بر خلاف گذشته که جنبه الهی و ظلّ‌اللّهی داشت، بعد از این حداقل در ظاهر، یک نهاد بشری و ناشی از اراده مردم است. در واقع، ما شاهد جایگزینی یک نهاد غیر مقدس و این جهانی به جای یک نهاد مقدس و قدسی هستیم. نکته دوم جایگزینی اصل قانون مداری به جای اراده شاه است. تا قبل از این دوره آنچه مبنا و

مرجع حقوق و آزادی‌های افراد را تعیین می‌کرد، اراده مطلقه شاه بود؛ اما در این دوره، قدرت شاه خود را پشت قوانین به ظاهر عادلانه پنهان می‌کند. بعد از این دیگر آنچه در ظاهر بر جامعه افغانستان حکومت می‌کند، نه قدرت و اراده مطلقه حاکم، بلکه قانون است. روشن‌ترین نتیجه این چرخش الگوی قدرت آن است که زین‌پس هر گونه مجازاتی باید بر اساس قانون صورت بگیرد؛ قانونی که پوششی بر اراده شاه قلمداد می‌شود تا هزینه اعمال قدرت را کاهش دهد. لذا کیفرهایی که کارکرد ابزاری خود را از دست داده‌اند، باید جای خود را به مجازات‌های دیگری واگذار کنند.

بنابراین برای اولین بار، واکنش‌های کیفری در افغانستان، نظام‌مند و در چارچوب قوانین شرعی و عرفی مدون دسته‌بندی شدند. در این میان، مهم‌ترین مسئله تصویب نظام‌نامه جزای عمومی ۱۳۰۲ بود که جرائم و مجازات‌های تعزیری را مشخص ساخته بود. در این نظام‌نامه، کیفر اعدام کاربردی گسترده داشت و روش اجرای آن نیز به تصمیم و اراده شاه واگذار شده بود. چنانچه در ماده ۱۶ آن چنین آمده بود:

«طرز جزای قتل تعزیری از حضور پادشاهی صادر می‌گردد و در اثنای منظوری اعلامی که حکم قتل را حاوی بوده، از طرف اشرف پادشاهی تصریح و اراده فرموده می‌شود».

با شکل‌گیری الگوی قدرت نهادی، اعدام‌های با تشریفات مناسک گونه از میدان‌های شهر به پشت دیوارهای زندان منتقل شد؛ زیرا در این شکل از قدرت، اعمال خشونت کیفری خود به معنای ترویج خشونت پنداشته می‌شود و خشونت کیفری برای قدرت حاکم، کارکرد نمادین خود را از دست داده و جای خود را به واکنش‌های انضباطی واگذار می‌کند و اعدام‌های علنی برای قدرت، هزینه سنگینی به دنبال دارد. لذا روش‌های اعدام با طناب دار، انداختن زیر پای حیوان و بستن به دهانه توپ، از قوانین کیفری حذف شد. در عوض حکومت بر روان‌های مدیریت‌شده و ذهن‌های اطاعت‌پذیر افراد، به ابزاری برای استحکام پایه‌های قدرت تبدیل شده، جایگزین خشونت‌های عریان می‌شود. پس از این تحولات در ساختار قدرت بود که زندان به عنوان بارزترین جلوه کیفرهای نهادی و دیوان‌سالار، وارد نظام کیفری افغانستان شد و اولین بار نظامنامه توقیف خانه‌ها و محابس در سال ۱۳۰۲ تصویب گردید (همان: ۴۴: امین، ۱۳۸۹: ۲۵۴).

فرایند تحول گفتمان قدرت در دهه ۱۳۴۰ ادامه یافت. در این دوره به رغم اینکه مجازات اعدام در قوانین کیفری حفظ شده بود، اما میزان صدور حکم و اجرای کیفر اعدام کاهش فراوان یافته و در نحوه اجرای آن نیز شرایط سختگیرانه‌تری وضع شد. مطابق ماده ۴۱۰ قانون اجرائات جزایی ۱۳۴۴:

«مجازات اعدام در محبس یا در کدام جای دیگری که مستور باشد، بر اساس مطالبه تحریری حارنوالی که مشتمل بر اتخاذ اجرائات مندرج ماده ۴۰۷ این قانون باشد، تطبیق می‌گردد».

گذار از گفتمان قدرت مبتنی بر خشونت، به قدرت نهادی پس از سقوط طالبان و شکل‌گیری نظام سیاسی جدید در سال ۲۰۰۱ (۱۳۸۰)، وارد مرحله جدیدی شد (فصیحی، ۱۳۹۳: ۱۳۶؛ شاران، ۱۳۹۵: ۳۶). در پی اصلاح قوانین کیفری، اعدام‌زدایی عملی که در قانون اساسی ۱۳۸۲ پیش‌بینی شده بود، با تکمیل قانون اجرائات جزایی و کد جزا، وارد مرحله اعدام‌زدایی قانونی شد. این تحول در واقع بیانگر اوج گرفتن سیاست کیفری اعدام‌زدایی است؛ در حالی که قبل از آن در قانون جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی و قانون مبارزه با جرائم تروریستی، کیفر اعدام در سطح وسیعی پیش‌بینی شده بود. هرچند برخی به این باورند که حضور فن‌سالاران تحصیل کرده غرب و آشنا با اندیشه‌های حقوق بشری از یکسو و فشارهای نهادهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر از سوی دیگر، زمینه را برای شکل‌گیری قدرت نهادی و دگرگونی در واکنش‌های کیفری از جمله کیفر اعدام فراهم نموده است (موسوی، ۱۳۸۸: ۸۳)، اما به نظر می‌رسد دگرگونی در شیوه اعمال قدرت، عامل مهم و اساسی در تحولات کیفر اعدام از مرگ هزارباره به مرگ با کمترین درد و رنج بوده است.

اما اکنون پس از بیست سال جدایی میان کیفرهای شرعی و قانونی و تلاش در راستای عرفی‌سازی حقوق کیفری، به قدرت رسیدن دوباره طالبان ممکن است منجر به احیای دوباره قدرت عقیدتی مبتنی بر خشونت کیفری شود. اینکه بار دیگر، احکام فقهی به مثابه قوانین کیفری در دستور کار دادگاه‌های افغانستان قرار بگیرد، کاملاً یک امر محتمل است. طبیعی است با قرائتی که طالبان در گذشته از گفتمان کیفری شریعت ارائه کرده، خشونت‌گرایی کیفری و تمایل قدرت به اعمال مجازات‌های خشونت‌آمیز و

علنی هرچند برای مدتی کوتاه، ممکن است به گفتمانی غالب تبدیل شود. همچنان که اقدامات یک‌ساله طالبان، حکایت از روی کار آمدن دوباره کیفرهای شرعی از قبیل سنگسار، شلاق و قطع عضو دارد. همچنان صحبت‌های ملاهبة‌الله آخوندزاده رهبر گروه طالبان در نشت قندهار (۱۴۰۱/۵/۲۷) در خصوص اجرای حدود، نشانه‌ای از سیر قهقرایی خشونت‌گرایی کیفری و بازگشت به دوران مجازات‌های شرعی با قرائت طالبانی است.^۱ این مسئله در واقع، دلیل روشنی برای اثبات این مدعاست که بخش زیادی از تحولات مجازات اعدام، ریشه در الگوی قدرت سیاسی دارد؛ زیرا در این مدت با هر بار تغییر الگوی قدرت، واکنش‌های کیفری نیز دچار تغییر و دگرگونی شده است.

۲. واقعیت فرهنگی کیفر اعدام و تحول ساختار اجتماعی افغانستان

دگرگونی باورها، نمادها و ارزش‌های فرهنگی، باعث تغییر واکنش‌های کیفری می‌گردند. اگر زمانی شکنجه و اعدام در ملأ عام مورد استقبال جامعه قرار می‌گرفت، امروزه چنین مجازاتی، توهین به انسان و کرامت انسانی قلمداد می‌شود. لذا اگر قانون‌گذار اعدام و شلاق را محدود می‌کند و اجرای آن را دور از چشم عموم قرار می‌دهد، به خاطر آن است که وجدان جمعی به چنین کیفری واکنش منفی نشان می‌دهد. با تحول فرهنگ، عادات، سبک زندگی، ارتقای سطح دانایی و افزایش احساس نوع‌دوستی، کیفر اعدام به شیوه‌های خشونت‌آمیز توأم با شکنجه و نمایش آن، کارکرد اجتماعی خود را از دست می‌دهد (پرت، ۱۳۹۶: ۳۰)؛ زیرا:

«قوانین و مجازات و نهادهای کیفری همواره درون دستورالعمل‌های فرهنگی مشخص پیشنهاد شده، مورد بحث قرار گرفته، قانون‌گذاری شده و توسعه می‌یابند» (گارلند، ۱۳۹۵: ۲۷۰).

از سوی دیگر، زمانی که رفتار مجرمانه به رفتار مشروع تبدیل شده و قبح اجتماعی آن از بین برود، به این معناست که ارزش‌های مورد حمایت جامعه متحول شده است (جوان‌جعفری بجنوردی و ساداتی، ۱۳۹۲: ۱۰۹). تحول هنجارها و نمادهای فرهنگی می‌تواند

۱. «جهانیان به خاطر تعامل و مشروعیت بین‌المللی می‌خواهند به نام حقوق بشر، حدود عمل نشود، اما در هر صورت حدود را اجرا می‌کنیم» (پایگاه خبری هرات تایمز به نشانی: <www.herattimes.com>).

به لحاظ ماهیت، شدت و چگونگی کیفر مؤثر باشد (جوان‌جعفری بجنوردی و اسفندیاری بهرآسمان، ۱۳۹۷: ۱۴۷). در واقع، مجرم با ارتکاب جرم، به ارزش‌ها و نظم اخلاقی جامعه آسیب رسانده، وجدان جمعی را علیه خود برمی‌انگیزد. از همین رو به نظر دورکیم، هرچه ارزش‌های نقض شده از تقدس بیشتری برخوردار باشد، واکنش جامعه نیز شدیدتر خواهد بود (جوان‌جعفری بجنوردی و ساداتی، ۱۳۹۲: ۱۱۵). بنابراین همان‌گونه که فرهنگ از مجازات به عنوان یک نهاد اجتماعی تأثیر می‌پذیرد، می‌تواند بستری برای تحول اشکال واکنش‌های کیفری نیز باشد.

تحلیل و تبیین پیوند تحولات مجازات اعدام و تحولات اجتماعی - فرهنگی در افغانستان از چند بُعد قابل بررسی است. نخست اینکه فرهنگ در جامعه افغانستان همانند قدرت، پیوند ناگسستنی با مذهب، قبیله و زندگی غیر شهری دارد. عنصر مذهب از مهم‌ترین مسائل فرهنگ در جامعه افغانستان محسوب می‌شود. باورهای دینی و مذهبی سبب شده است تا واکنش‌های کیفری رسمی نیز به سه دسته مهم جرائم علیه دین، دولت و اشخاص دسته‌بندی گردند. به لحاظ اجتماعی، جرائم علیه دین، شدیدترین واکنش‌های اجتماعی را به دنبال دارند. از همین رو عموماً هر زمانی که نقش مذهب در ساختارهای سیاسی و اجتماعی بیشتر می‌شود، واکنش‌های کیفری خشونت‌آمیز نیز بیشتر می‌شود و هر زمانی که این رابطه برعکس می‌شود، واکنش‌های کیفری نیز تغییر می‌کند. در واقع بر اساس نگاه مذهبی به جرم و مجازات، این باور شکل می‌گیرد که ناقضان هنجارهای دینی به مثابه حمله‌کنندگان به مقام قدسی و الهی دین هستند. از همین رو با واکنش شدید جامعه مواجه می‌شوند. به همین دلیل قبل از اینکه در افغانستان، نظام حقوقی کیفری عرفی به وجود بیاید، اکثر جرائم بر اساس قواعد فقهی و مذهبی مورد رسیدگی قرار می‌گرفتند. لذا قضات و در رأس آن‌ها پادشاه به عنوان نماینده خدا، مسئول اجرای مجازات کسانی بودند که با رفتارهای ضد هنجاری خود، ارزش‌های دینی، قدرت سیاسی و منافع افراد را با خطر مواجه می‌ساختند. اما به مرور زمان، فرهنگ و هنجارهای فرهنگی افغانستان دگرگون شد، باورهای مذهبی بخشی از جامعه رفته‌رفته سست شد و تمایل وجدان جمعی به مجازات‌های خشونت‌آمیز کاهش یافت. همسان‌پنداری جرم و گناه کم‌رنگ شد و باور به اینکه مجازات باعث تطهیر مرتکب از

گناه می‌شود، تضعیف گردید. لذا می‌توان گفت که به باور بخشی از جامعه کنونی افغانستان، جرم نقض هنجارهای بشری است، نه هنجارهای قدسی آسمانی. بنابراین دو الگوی فرهنگی تک‌ساختی و چندساختی متکثر در جامعه افغانستان قابل تحلیل است که در کنار سایر عوامل، این تحول نقش مهمی در کاهش موارد مجازات اعدام و روش‌های اجرای آن در افغانستان داشته است.

البته در این، میان نقش فشارهای جامعه بین‌المللی و حضور بیست‌ساله آن‌ها در افغانستان را نمی‌توان نادیده گرفت؛ مخصوصاً اینکه اصلاحات قانون اجرائات جزایی و کد جزا ناشی از همین فشارها بوده است. اما باید توجه داشت که: اولاً این تأثیرگذاری بدین معنا نیست که ما تحولات اجتماعی و فرهنگی نیم قرن گذشته را نادیده بگیریم. ثانیاً آنچه امروزه تحت عنوان تحولات مجازات اعدام بحث می‌کنیم، تنها منحصر در قوانین کیفری دو دهه اخیر نیست. بلکه این روند از نیمه دوم قرن بیستم و زمانی که قانون جزای ۱۳۵۵ و قانون تحدید جزای اعدام ۱۳۷۰ تصویب گردید، آغاز شده و با کد جزا به مرحله تکامل خود رسیده است؛ برای مثال، محدود بودن جرائم مستوجب اعدام و مستور بودن محل اجرای آن، رعایت حقوق بشری محکوم در قوانین کیفری ماهوی^۱ و شکلی^۲ تذکر داده شده بود. ضمن اینکه احاله کیفرهای شرعی به فقه حنفی در قانون جزای سابق، عملاً به معنای عدم اجرای این مجازات‌ها بود؛ زیرا کمتر اتفاق افتاده است که این دسته از مجازات‌ها اجرایی شده باشند (صدر توحیدخانه، ۱۳۹۷: ۷۶). ثالثاً به استثنای دوره اول حاکمیت طالبان که تمایل وجدان جمعی به واکنش‌های کیفری شدید، علنی و خشونت‌آمیز افزایش نسبی یافته بود، در سایر موارد این گونه نبوده است. دلیل این افزایش را نیز می‌توان در شرایط اجتماعی و امنیتی آن زمان جستجو کرد که سرقت‌ها، قتل‌ها، جرائم خشن، آدم‌ربایی و قاچاق کودکان به شدت افزایش یافته بود و جامعه از این بابت رنج می‌برد (اندیشمند، ۱۳۹۳: ۱۲۳). لذا در مقطعی کوتاه، مجازات‌های خشونت‌آمیز که توسط طالبان در دهه ۷۰ هجری صورت می‌گرفت، با استقبال بخشی از جامعه افغانستان مواجه شد؛ اما این حالت بسیار کوتاه و

۱. قانون تحدید جزای اعدام در جمهوری افغانستان، مصوب ۱۳۷۰.

۲. قانون اجرائات جزایی، مصوب ۱۳۴۴.

مقطعی بود. چنان که امروزه با بازگشت دوباره طالبان به قدرت، شاهد آن هستیم که بخشی زیادی از جامعه افغانستان با مجازات‌های خشونت‌آمیز اعمال‌شده توسط این گروه مخالف هستند و آن‌ها را ناقض هنجارهای بشری، اسلامی و اجتماعی می‌دانند. به همین دلیل به رغم وجود این تصور که اصلاحات اخیر قوانین کیفری ممکن است صرفاً ناشی از فشارهای جامعه بین‌المللی باشد، نگارندگان این مقاله، نقش تحولات اجتماعی - فرهنگی را مهم و تأثیرگذار دانسته، بر تأثیرپذیری مجازات اعدام از این تحولات تأکید دارند.^۱ از همین رو در این بخش تلاش می‌کنیم تحلیلی جامعه‌شناختی از دو الگوی ساختار اجتماعی تک‌ساختی و چندساختی و تأثیر آن بر تحولات مجازات اعدام در افغانستان بر اساس نظریه انسجام اجتماعی دورکیم ارائه نماییم.

۱-۲. اجرای مناسک گونه اعدام؛ واکنش وجدان جمعی جامعه تک‌ساخت

از نظر دورکیم، مرحله نخست انسجام اجتماعی جوامع بشری، به شکلی خودبنیاد و با مشابهت‌های بیشتری تحقق پیدا می‌کند؛ به گونه‌ای که حتی رفتارهای جزئی افراد نیز باید هماهنگ با ارزش‌های جامعه باشد (دورکیم، ۱۳۸۷: ۹۸). دورکیم برای جامعه‌ای با چنین خصوصیات فرهنگی و ساختار اجتماعی، اصطلاح «انسجام مکانیکی» را به کار می‌برد؛ زیرا در این شکل از ساختار اجتماعی، رابطه افراد با جامعه شیء‌گونه است و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی مقدس پنداشته می‌شوند و کمترین انحراف از این ارزش‌ها جرم قلمداد شده و با واکنش تند و سرکوبگر جامعه روبه‌رو خواهد شد (جوان‌جعفری بجنوردی و ساداتی، ۱۳۹۲: ۱۱۵).

اگر دسته‌بندی دورکیم از جوامع را در نظر بگیریم، جامعه افغانستان تا نیم قرن قبل را می‌توان یک جامعه مکانیکی دانست که از فرهنگ قبیله‌ای و ساختار به شدت خشونت‌محور برخوردار بود. در نظام قبیله‌ای، هویت‌ها بر اساس پیوند خانوادگی شکل می‌گیرد و افراد قبیله همبستگی شدیدی با هم دارند و ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی و

۱. نویسندگان به نقش و تأثیر جامعه بین‌المللی و حضور بیست‌ساله آمریکا در افغانستان در تحولات حقوق کیفری به ویژه کد جزای افغانستان واقف هستند. اما در این مقاله، نقش عامل خارجی در تحولات حقوق کیفری افغانستان را مد نظر ندارند؛ بلکه این مسئله را در مقاله دیگری مورد بررسی قرار داده‌اند که در دست تدوین است.

مذهبی یکسانی بر تمام قبیله حاکم است (Garland, 2013: 25). در افغانستان به لحاظ ساختار اجتماعی، قبیله یکی از مفاهیم اساسی پنداشته می‌شود. باور به پیوندهای خونی، زبانی و نژادی، ساختار خاص اجتماعی ایجاد کرده است. برای مثال، فرهنگ پشتون‌والی یکی از الگوهای انسجام اجتماعی بخشی از جامعه افغانستان است (حسن‌زاده یکاؤلنگی بامیانی، ۱۳۹۵: ۱۴۰). این فرهنگ حوزه گسترده‌ای از رفتار و روابط قبیله پشتون را تشکیل می‌دهد که بر حوزه واکنش‌های کیفری تأثیر زیادی گذاشته است؛ زیرا در میان قبیله پشتون، قانون خاص امور جزایی و اداره عمومی، عرف پشتون‌والی است (سجادی، ۱۳۹۱: ۱۳۸). این فرهنگ ضمانت اجراها و نهادهایی اجرایی مخصوص به خود را دارد (روا، ۱۳۶۹: ۶۲). از قواعد مهم فرهنگ پشتون‌والی، حس انتقام‌جویی است که باعث می‌شود هر یک از افراد قبیله، خود را ملزم بدانند تا انتقام خون مقتول را از قبیله قاتل بگیرد و به هیچ عنوان به کیفرهای رسمی و قصاص حکومتی قناعت نکند (افغان، ۱۳۷۳: ۱۱۱).

انسجام اجتماعی شکل گرفته بر مبنای گزاره فرهنگی پشتون‌والی، جامعه را به دو دسته خودی و غیر خودی تقسیم نموده بود و غیر خودی‌ها انسان‌های پست، بی‌ارزش و قابل طرد پنداشته می‌شدند. الیور روا نویسنده فرانسوی بر این باور است که در افغانستان، فرهنگ از دو مقوله دین و قبیله نضج گرفته و یک نظام حقوق عرفی روستایی، پیچیده ولی دقیق را شکل داده است؛ مجموعه قوانین غیر مدونی که بر مبنای گزاره‌های قبیله‌ای («پشتون‌والی») و «جرگه‌ها» شکل گرفته و تداوم یافته است (روا، ۱۳۶۹: ۶۲). دورکیم این خصوصیات را برای فرهنگ سنتی در نظر می‌گیرد که در جوامعی با انسجام اجتماعی تک‌ساختی حاکم است. در این الگوی فرهنگی، دل‌مشغولی‌ها و تجربه‌های مشترک افراد است که آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. لذا نیروی حاکم بر این گونه جوامع، خاصیت سرکوبگری دارد و فرصت هر گونه اختلاف نظر را از افراد سلب نموده، ناقضان هنجارهای تعیین‌یافته اجتماعی را مستحق تنبیه و مجازات می‌داند (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱۶).

الگوی فرهنگی تک‌ساخت مبتنی بر گزاره‌های قبیله‌ای، بخش‌های وسیعی از روابط اجتماعی را در افغانستان تحت تأثیر قرار داده بود. کیفر اعدام از جمله مواردی است که از این الگوی فرهنگی متأثر شده است. تشریفات قبل از اعدام، مراسم قرائت

حکم، حضور نمایندگان قبایل در مراسم اجرای اعدام و دشمن خطاب کردن محکومان، گویای این واقعیت است که در فرهنگ تک‌ساخت، فرد مجرم، قربانی دفاع از ارزش‌های گروه قومی حاکم قلمداد می‌شود. حاکمیت سیاسی یک قبیله، این باور را ایجاد کرده بود که سایر اقوام ساکن در افغانستان، ملزم به رعایت آداب و فرهنگ گروه حاکم است؛ لذا مخالفت با این فرهنگ به منزله دشمنی با تمام قبیله محسوب می‌شد. این شیوه از ساختار احساسات با یک خشونت روانی آشکار هماهنگ می‌شود و می‌تواند اجبار را به شکلی متفاوت تحمیل کند و به راحتی در حالی که نسبت به برخی افراد احساس همدردی دارد، نسبت به دیگران بی‌تفاوت باشد. حمایت قوم پشتون از اعدام حبیب‌الله کلکانی، اعدام عبدالخالق هزاره و همراهانشان، بیانگر فرهنگی است که به خاطر حفاظت از آیین و فرهنگ قبیله قوم پشتون، مثله کردن، مقابل لوله توپ قرار دادن، زیر پای فیل انداختن و حلق‌آویز کردن محکومان در میدان شهر را توجیه می‌کند.

۲-۲. کاهش تمایل وجدان جمعی به کیفر اعدام؛ گذار به جامعه چندساختی

در جوامع تک‌ساختی، ارزش‌ها و قلمرو ارتباطات اجتماعی محدود است؛ اما در جوامع چندساختی، هنجارها و ارزش‌های حاکم حالت سیال دارد. بدین صورت که به مرور زمان، ارزش‌های جدید در پرتو تحولات فرهنگی، جای ارزش‌های سابق را پر نموده و یا حداقل میزان اهمیت آن‌ها را کاهش می‌دهد. این امر، نهاد کیفر را نیز متأثر می‌سازد. گاهی ممکن است قلمرو مجازات به عنوان ضمانت اجرای نقض ارزش‌های جامعه توسعه پیدا کند و گاهی نیز ممکن است دامنه آن محدودتر شود. این تغییر و تحول در قلمرو مجازات، در برخی موارد منجر به تسامح در اعمال کیفر می‌شود؛ زیرا با وجود ارزش‌های متکثر، انرژی وجدان جمعی تقسیم شده و از شدت آن کاسته می‌شود و از جانب دیگر با تکثر فرهنگی و هنجارهای اجتماعی، این اندیشه ایجاد خواهد شد که مجازات برای حفظ بقای جامعه است. در حالی که سختگیری کیفری نه تنها کمکی به بقای جامعه نمی‌کند، بلکه با اعمال گسترده و شدید مجازات بر شهروندان عملاً حیات جامعه به مخاطره می‌افتد (حسینی و رستمی غازی، ۱۳۹۷: ۱۰۹).

از نظر الیاس اگر در زمان قدیم، مجازات‌ها به صورت خشن و در ملأ عام اجرا می‌شد، نشانه آن بود که:

«دیدن رنج و عذاب مجرمان، قسمتی از زندگی اجتماعی مردم بوده است. اما به تدریج این منظره‌ها به عنوان مواردی ناخوشایند معرفی شدند... به عبارت دیگر، این حساسیت ایجاد شد که مجازات‌های وحشتناک همچون اعدام همراه با شکنجه و تعذیب، به خودی خود نفرت‌انگیز است و باید حذف شود و یا حداقل به جایی رود که از دید عموم پنهان باشد» (اسفندیاری، ۱۳۹۳: ۱۳۵).

گذار از فرهنگ اجتماعی تک‌ساخت به فرهنگ چندساختی، محصول دگرگونی در شکل انسجام اجتماعی است. در فرهنگ چندساختی، تقدس و عمق ارزش‌های تعیین یافته فرهنگی کاهش پیدا می‌کند و میان گروه‌های شکل‌دهنده فرهنگ، تعارض و ناهماهنگی ایجاد می‌شود (نورپور و ساداتی، ۱۴۰۰: ۱۶۸). بدین ترتیب جای هنجارهای تقدس‌یافته مذهبی و قبیله‌ای را هنجارها و ارزش‌های متکثر و متضاد می‌گیرد. این دگرگونی ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی، باعث دگرگونی در نمادهای فرهنگی و شکل انسجام اجتماعی می‌شود؛ انسجام اجتماعی چندساختی و ارگانیکی که بر مبنای تقسیم کار و نقش‌های اجتماعی قوام و تداوم می‌یابد.

در افغانستان، این تحول اجتماعی را نمی‌توان در همه بخش‌های جامعه مشاهده نمود. فرهنگ قبیله‌ای و ساختار اجتماعی تک‌ساختی، چارچوب روابط اجتماعی بخشی از جامعه روستایی افغانستان را تشکیل می‌دهد. اما پس از تحولاتی که در عرصه سیاسی، فناوری ارتباطات و الگوهای تولید حقیقت مبتنی بر ارزش‌های حقوق بشری طی دو دهه اخیر به وجود آمد، قسمتی از ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه افغانستان دستخوش تحولات بنیادین شد. این تحولات در میان طبقات شهرنشین و بخشی‌هایی از جامعه غیر پشتون افغانستان قابل مشاهده است؛ تحولی که بر بنیاد آن، هنجارها، ارزش‌ها و نمادهای انسجام‌بخش جامعه افغانستان دگرگون شد؛ روابط اجتماعی مبتنی بر ارزش‌های حقوق مدنی و شهروندی جایگزین روابط اجتماعی مبتنی بر ارزش‌های قبیله‌ای گردید؛ گروه‌های اجتماعی متعددی در تولید ارزش‌های جدید سهیم شدند و ساختار متکثر چندساختی فرهنگی به جای ساختار تک‌ساختی مبتنی بر هنجارهای قبیله‌ای حاکم

گردید. در واقع، این حالت را اگر تحول بنیادین ساختار اجتماعی نخوانیم، می‌توان از آن به مرحله گذار از فرهنگ سنتی - قبیله‌ای به فرهنگ مدرن چندساختی تعبیر کرد.

گذار از فرهنگ تک‌ساختی به فرهنگ چندساختی در جامعه افغانستان، متأثر از عوامل متعددی است که از آن جمله می‌توان به ورود فناوری‌های جدید، افزایش شهرنشینی، بازگشت تعداد زیاد مهاجران، رسانه‌های همگانی و وسایل ارتباط جمعی اشاره نمود. این عوامل فرهنگ سنتی را از هم می‌پاشد و جامعه را به سوی فرهنگ جهانی شدن، پذیرش تفاوت‌های فرهنگی و تکثرگرایی ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی سوق می‌دهد (وثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۸۵: ۲۵۰). بی‌تردید یکی از پیامدهای جنگ‌های داخلی افغانستان، مهاجرت تعداد زیادی از افغان‌ها به خارج از کشور بود؛ به گونه‌ای که در بین سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۱ حدود ۳۰ درصد از جمعیت افغانستان به کشورهای مختلف مهاجرت کردند (شاطریان و گنجی‌پور، ۱۳۸۹: ۸۴). با تشکیل حکومت جدید و فراهم شدن زمینه بازگشت مهاجران، تعداد زیادی از این افراد به داخل کشور بازگشتند که اغلبشان در سال‌های مهاجرت، با فرهنگ و عرف اجتماعی کشورهای مهاجرپذیر آشنا شده بودند. با حضور این مهاجران که عمدتاً افراد تحصیل کرده بودند، تغییرات و دگرگونی‌های بنیادین در باورها، هنجارها و نمادهای فرهنگی جامعه افغانستان شکل گرفت. قرار گرفتن تحصیل کرده‌های غرب که عموماً قدرت تصمیم‌گیری را در اختیار داشتند و در نقش‌های رئیس‌جمهور، وزیر عدلیه (دادگستری) و رئیس کمیسیون حقوق بشر ایفای وظیفه کرده‌اند، می‌تواند از عوامل مهم کاهش کیفر اعدام در افغانستان باشد. برای مثال، حامد کرزی و محمد اشرف غنی هر دو از مهاجران تحصیل کرده غرب بودند که در رأس قدرت اجرایی قرار گرفتند و هیچ حکم اعدامی بدون تأیید و تنفیذ آن‌ها قابلیت اجرایی نداشت. چنان که شخصی به نام عبدالرحمن به اتهام ارتداد توسط دادگاه به اعدام محکوم گردید، اما رئیس‌جمهور حامد کرزی با صدور فرمان عفو، عملاً مانع اجرای این حکم شد (صدر توحیدخانه، ۱۳۹۷: ۷۳)؛ همان گونه که قرار گرفتن محمد سرور دانش به عنوان یک فرد تحصیل کرده در ایران در نقش معاون رئیس‌جمهور و مسئول کمیته تدقیق قوانین، تأثیر به‌سزایی بر سیاست اعدام‌زدایی قانونی در قوانین کیفری از جمله کد جزا داشته است.

همچنین حضور نظامی و سیاسی سازمان بین‌المللی ناتو و کشورهای غربی از یکسو، شکل‌گیری نهادهای مردم‌نهاد تحت نام جامعه مدنی و سازمان‌های غیر دولتی، مخصوصاً سازمان‌های مدافع حقوق بشر از سوی دیگر، به شکل‌گیری فرهنگ همزادپنداری، همدیگر‌پذیری، پرهیز از خشونت و گرایش وجدان جمعی به کاهش خشونت‌های کیفری کمک نمود (فاضلیار، ۱۳۹۴: ۲۱۶-۲۱۷). با تغییراتی که در نگرش جامعه نسبت به جرم و مجازات طی دو دهه اخیر به وجود آمده است، بحث اینکه اعدام دیگر کارکرد اجتماعی ندارد، از دید نخبگان جامعه افغانستان، به امری پذیرفته‌شده و غیر قابل تردید تبدیل شده است. به همین دلیل، دیگر اصراری در اجرای مجازات اعدام از سوی وجدان جمعی وجود ندارد. از آن گذشته، وجدان جمعی دیگر تمایلی به حمایت از اعدام و کیفرهای خشونت‌آمیز ندارد. از همین رو طی دو دهه اخیر، شاهد سیر نزولی صدور حکم و اجرای مجازات اعدام هستیم و نهایتاً مجازات‌های خشن و سالب حیات، جای خود را به مجازات‌های حبس، بدیل حبس و مجازات نقدی داده است.

مهم‌ترین پیامد این تحول فرهنگی در خصوص واکنش‌های کیفری، تغییر نگرش جامعه به مسئله جرم و گناه است؛ امری که باعث جداسازی واکنش‌های کیفری مذهبی و غیر مذهبی شد. تفکیک مجازات حدود از تعزیرات، تأثیر بزرگی بر میزان مجازات اعدام در افغانستان بر جای گذاشت؛ به گونه‌ای که ارتباط جرم و گناه از هم گسسته شد و از بزهکاری، فهم مادی ارائه گردید (صدر توحیدخانه، ۱۳۸۶: ۱۸)؛ زیرا احاله مجازات حدود و قصاص در ماده دوم کد جزا به فقه حنفی عملاً به معنای عدم اجرای چنین مجازاتی توسط قضات و حکومت بود. حتی می‌توان گفت که تدوین کنندگان این ماده نیز باوری به اجرایی شدن آن نداشته‌اند، بلکه صرفاً به خاطر اجرا نشدن، آن را در قانون جزا افزوده‌اند (همو، ۱۳۹۷: ۷۴). این تغییر نگرش وجدان جمعی نسبت به جرم باعث شد که نگرش وجدان جمعی نسبت به مجازات نیز دگرگون شود. مفهوم جرم در این صورت، دیگر به معنای مخالفت با اراده خداوند نیست؛ بلکه به مثابه نقض ارزش‌های انسانی قلمداد می‌شود که توسط قانون تبیین شده است (ساداتی، ۱۳۹۸: ۱۱۷). لذا وجدان جمعی دیگر آن واکنشی را که در برابر جرم به عنوان نقض ارزش‌های الهی نشان می‌داد، در برابر نقض ارزش‌های قانونی نشان نمی‌دهد.

نتیجه‌گیری

ارائه پاسخ جامعه‌شناسانه به این پرسش که چه عواملی در تحولات مجازات اعدام در افغانستان مؤثر بوده است، مستلزم مطالعه توأمان تحولات قدرت و هنجارها، نمادها و ارزش‌های فرهنگی است. این تحقیق با تلفیق نظریه فناوری قدرت فوکو و انسجام اجتماعی دورکیم به بررسی تحولات کیفر اعدام در افغانستان پرداخته است. هرچند این دو دیدگاه در ظاهر متناقض به نظر می‌رسند و هر کدام از زاویه‌ای خاص به تحولات پدیده کیفر می‌پردازند، اما این مقدار تفاوت، خدشه‌ای در نتایج پژوهش مورد نظر ما وارد نکرده است؛ زیرا نظریه‌های جامعه‌شناختی کیفری، هیچ کدام به تنهایی قادر به تحلیل تمام زوایای پدیده کیفر نیستند، بلکه مجموعه‌ای از این نظریه‌هاست که می‌تواند ما را به درک درستی از نهاد کیفر و تحولات آن برساند.

بنابراین کاهش کمی و دگرگونی‌های کیفی کیفر اعدام در افغانستان از دو زاویه تغییرات الگوی قدرت و ساختار اجتماعی قابل تحلیل است؛ تغییراتی که موجب شد اشکال و گونه‌های اجرای مجازات اعدام از روش‌های خشونت‌آمیزی چون دار زدن، زیر پای فیل له کردن، گردن زدن، تیرباران کردن و زیر دیوار کردن تا مرگ پشت دیوارهای زندان و با کمترین درد در تاریخ افغانستان به ثبت برسد. بر اساس نظریه فناوری قدرت، آنچه باعث تحولات کیفر اعدام شده، دگرگونی در شکل و ساختار قدرت سیاسی است. در حالی که نظریه انسجام اجتماعی، این تحولات را ناشی از تغییر در ساختار و شیوه روابط اجتماعی - فرهنگی می‌داند. با تغییر الگوی قدرت اقتدارگرایی سنتی به قدرت نهادی دیوان‌سالار، زمینه برای تغییر پدیده مجازات اعدام از مرگ هزارباره، علنی و خشونت‌آمیز به روش مرگ با کمترین درد از طریق تزریق آمپول و یا تیرباران فراهم شده است؛ امری که حکایت از تأثیرگذاری تحولات الگوی قدرت سیاسی بر تحولات کیفر در افغانستان دارد. از سوی دیگر، تغییر ساختار اجتماعی سنتی قبیله‌ای - مذهبی به ساختار متکثر مبتنی بر ارزش‌های قومی و شهروندی، زمینه اجتماعی پذیرش چنین الگوی قدرتی را در افغانستان فراهم ساخته بود. اثر دیگر این تغییر ساختار اجتماعی، کاهش تمایل وجدان جمعی به خشونت‌گرایی کیفری بود که نتیجه آن،

عبور از مجازات‌های خشونت‌آمیز چون کیفر مرگ توأم با شکنجه، تعذیب و اجرای مناسک گونه‌آن بود. جای خالی جمعیت انبوهی از تماشاچیان در صحنه‌های اجرای کیفر اعدام، سنگسار و شلاق پس از نیمه دوم قرن بیستم، حکایت از این تحول اجتماعی دارد. حتی در برخی موارد، کسانی که به هر دلیل در صحنه اجرای کیفر اعدام حضور داشته‌اند، نگاهی بدبینانه و منفی نسبت به مشاهداتشان ابراز کرده‌اند. بنابراین در پرتو تغییر و دگرگونی در الگوی قدرت سیاسی و ساختار اجتماعی، روش‌ها و الگوهای اعمال کیفر اعدام نیز در افغانستان نرم‌تر شده و از میدان‌های شهر و حضور جمعیت انبوه مردم، به پشت میله‌های زندان و حضور افراد محدود منتقل شده است. کاهش قابل توجه موارد محکومیت به اعدام در بیست سال اخیر و اجرای پنهانی آن در زندان‌ها و بدون حضور مردم، نشانگانی از این تحولات کیفر اعدام در افغانستان است.

اما ممکن است با تسلط دوباره طالبان بر افغانستان، این مسئله مطرح شود که آیا تغییرات و تحولات شکلی و ماهوی دو دهه اخیر مجازات اعدام به همان مسیر خود ادامه خواهد داد یا شاهد بازگشت قهقرایی آن خواهیم بود. با وجود اینکه گروه طالبان تاکنون سیاست کیفری مشخصی اتخاذ نکرده و تمام مسائل در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، به ویژه که هنوز مشخص نیست بر اساس کدام قانون و با چه روشی به مسائل کیفری رسیدگی می‌شود، با این همه، مطالعه رفتار و کنش طالبان طی چند ماه گذشته نشان از یک نوع رفتار متناقض‌نما دارد. در روزهای نخست حاکمیت طالبان، محاکمه‌های صحرائی، مجازات‌های بدنی و خشونت‌آمیز از قبیل شلاق و شهرگردانی متهمان توسط افراد پایین‌رده این گروه افزایش یافت؛ اما این رویکرد تا کنون به عنوان سیاست رسمی از سوی نهادها و مقام‌های تصمیم‌گیرنده این گروه تأیید نشده است. حتی پس از واکنش‌های منفی شهروندان، مخصوصاً اعتراضات در فضای مجازی و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، بالاجبار این گونه رفتارهای کیفری را کاهش داده و یا حداقل از اجرای علنی آن‌ها خودداری کردند. رهبران این گروه در اعلامیه‌های متعددی به افراد پایین‌رتبه خود هشدار دادند که از اجرای علنی مجازات‌های خشونت‌آمیز خودداری کنند. اما به رغم این هشدارها، در برخی موارد دیده شده است که افراد نظامی این گروه، اجساد متهمان به سرقت و آدم‌ربایی را که در جریان درگیری مسلحانه

با نیروهای طالبان به قتل رسیده‌اند، در محل‌های عمومی شهر به نمایش گذاشته‌اند. آنچه در این خصوص جالب توجه به نظر می‌رسد، واکنش افراد جامعه به این رفتارهای خشونت‌آمیز طالبان است. بر خلاف پنج سال حاکمیت این گروه در دهه ۷۰ هجری که در هنگام اجرای مجازات‌های بدنی و خشونت‌آمیز از قبیل اعدام و شلاق، تعداد زیادی افراد جمع می‌شد و به نوعی با رفتارهای خود از عملکرد طالبان اعلام حمایت می‌کردند، این بار بخشی بزرگی از جامعه افغانستان نه تنها هیچ گونه تمایلی به نمایش این صحنه‌ها از خود نشان ندادند، بلکه آن را نوعی خشونت‌گرایی پنداشته و در رسانه‌های همگانی و فضای مجازی به شدت با آن مخالفت کرده‌اند. برای مثال، زمانی که طالبان در تاریخ ۱۴۰۱/۲/۵ دو سارق را در استان هرات کشتند و جسدشان را در مرکز شهر به نمایش گذاشتند، بسیاری آن را محکوم کردند؛ از مردم عادی گرفته تا رسانه‌ها، نهادهای مدنی و سازمان‌های حقوق بشری، همه این شیوه رفتار با مجرمان را خشونت‌آمیز و خلاف کرامت انسانی تلقی کردند. هرچند در این زمینه تا کنون آمار دقیقی از میزان مخالف وجدان جمعی با الگوهای خشونت‌آمیز کیفری وجود ندارد که بر اساس آن بتوان به نتیجه‌گیری قطعی دست یافت، اما نفس اینکه جامعه از اعمال مجازات‌های علنی و خشونت‌آمیز استقبال نمی‌کند و در صحنه اعمال چنین رفتارهایی حضور افراد کم‌رنگ است، حکایت از آن دارد که گرایش جامعه فعلی افغانستان به مجازات‌های خشونت‌آمیز از جمله اعدام کاهش یافته است. از این رو می‌توان گفت به‌رغم اینکه ممکن است در ظاهر امر چنین تصور شود که اصلاحات قوانین کیفری تحت فشار جامعه بین‌المللی و به علت وابستگی شدید مالی افغانستان به کمک‌های جامعه جهانی رخ داده است، اما واقعیت آن است که طی بیست سال اخیر، تحولات فرهنگی و اجتماعی عمیقی در جامعه افغانستان به وجود آمده که به نوبه خود تأثیر زیادی بر رویکرد سیاست کیفری افغانستان داشته است. عدم تمایل وجدان جمعی به خشونت‌گرایی کیفری، این فرصت را فراهم کرده است که تدوین‌کنندگان سیاست کیفری افغانستان بتوانند بدون دغدغه و یا در برخی موارد حتی به خاطر جلب افکار عمومی، واکنش‌های کیفری خشونت‌آمیز چون اعدام و قطع عضو را از قوانین کیفری حذف و یا محدود کنند. دلیل اثبات تأثیرگذاری تحولات اجتماعی - فرهنگی بر واکنش

کیفر اعدام را می‌توان این گونه بیان کرد که اولاً اگر بگوییم اصلاح قوانین کیفری صرفاً ناشی از فشارهای جامعه بین‌الملل بوده است، پس اکنون باید به سرعت شاهد بازگشت اعدام‌های علنی و توأم با اجرای مناسک گونه‌آن می‌بودیم که از طرف جامعه نیز مورد استقبال واقع می‌شد. ثانیاً با وجود اینکه طالبان سعی دارند حداقل برخی از واکنش‌های کیفری خشونت‌آمیز از قبیل اعدام با طناب دار، شلاق، سنگسار، قطع عضو و شهرگردانی را دوباره احیا کند، اما به خاطر اینکه بخش زیادی از جامعه افغانستان دیگر این روش کیفردهی را نمی‌پذیرند، ناچار به تعدیل تصمیمات اولیه خود شده‌اند. به همین دلیل، حتی اگر طالبان افکار عمومی را نادیده بگیرند، اعمال این گونه کیفرها برای آن‌ها هزینه بالایی به دنبال خواهد داشت و ممکن است منجر به شکل‌گیری مقاومت جامعه شود که در این صورت، مجرمان تبدیل به قهرمان خواهند شد.



کتاب‌شناسی

۱. اسفندیاری، محمدصالح، تحلیل جامعه‌شناسانه زندان (تولد و استمرار زندان از نگاه دورکهایم، فوکو، ویر و الیاس)، دیپاچه عبدالرضا جوان جعفری بجنوردی، تهران، مجلد، ۱۳۹۳ ش.
۲. افغان، سیدجمال‌الدین، تمهة البیان فی تاریخ الافغان، ترجمه محمدامین خوگیانی، پشاور، سبا، ۱۳۷۳ ش.
۳. امین، نجیب‌الله، «حس و قوانین آن در افغانستان با تمرکز روی سیر تاریخی محبس پلچرخی»، مجله مطالعات حقوقی افغانستان، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۹ ش.
۴. اندیشمند، محمداکرام، دولت ملت‌سازی در افغانستان، کابل، سعید، ۱۳۹۳ ش.
۵. انصاری، بشیراحمد، مذهب طالبان، کابل، سعید، ۱۳۹۱ ش.
۶. پُرت، جان، مجازات و تمدن: تساهل و عدم تساهل کیفری در جامعه مدرن، ترجمه هانیه هژبرالساداتی، تهران، میزان، ۱۳۹۶ ش.
۷. پویان، رسول، طالبان و روزهای دشوار هرات، کابل، دانش، ۱۳۹۹ ش.
۸. پتر، رودلف، جرم و مجازات در حقوق اسلام: نظریه و عمل از قرن شانزدهم تا قرن بیست و یکم، ترجمه عبدالرضا جوان جعفری بجنوردی و سیدمحمدجواد ساداتی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، پژوهشکده مطالعات اسلامی در علوم انسانی، ۱۳۹۹ ش.
۹. پیکار پامیر، کریم، استبداد امیر عبدالرحمن خان و اثرات منفی آن بالای جامعه افغانستان، تورنتو، ماهنامه پگاه، ۱۳۹۵ ش.
۱۰. همو، استبداد سردار محمد هاشم‌خان و پیامدهای آن در افغانستان، تورنتو، انجمن دانش، ۱۳۹۸ ش.
۱۱. جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا، و سیدمحمدجواد ساداتی، «دورکهایم و کارکردگرایی در شناخت کیفر»، فصلنامه تعالی حقوق، سال پنجم، شماره ۴، پاییز ۱۳۹۲ ش.
۱۲. همان‌ها، «مفهوم قدرت در جامعه‌شناسی کیفری»، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال سوم، شماره ۱۱، تابستان ۱۳۹۴ ش.
۱۳. جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا، و محمدصالح اسفندیاری بهرآسمان، «نگرشی جامعه‌شناسانه بر تحولات مجازات اعدام مجرمان مواد مخدر»، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال هفتم، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۹۷ ش.
۱۴. حبیبی، عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان از زمانه‌های قدیم تا استقلال، کابل، دانش، ۱۳۴۶ ش.
۱۵. حسینی، سیدمحمد، و امید رستمی غازانی، «جنبه‌های حقوقی، فلسفی، سیاسی و جامعه‌شناختی مجازات»، پژوهشنامه حقوق کیفری، سال نهم، شماره ۱ (پیاپی ۱۷)، بهار و تابستان ۱۳۹۷ ش.
۱۶. دورکیم، امیل، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، چاپ سوم، تهران، مرکز، ۱۳۸۷ ش.
۱۷. دولت‌آبادی، بصیراحمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم، ابتکار دانش، ۱۳۸۵ ش.
۱۸. رفیع، حبیب‌الله، تاریخ فشرده افغانستان، پشاور، اریک، ۱۳۷۸ ش.
۱۹. روا، الیور، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه: ابوالحسن سروقدمقدم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۹۹ ش.
۲۰. رهبری، مهدی، «تحول گفتمانی قدرت؛ جستارهایی در باب تحول مفهومی قدرت در دوران کلاسیک، میانه، مدرن و پسامدرن»، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی، سال اول، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۵ ش.
۲۱. زمانی، عبدالرحمن، بازنگری دوره امانی و توطئه‌های انگلیس، جلال‌آباد، مومند خپروندیه توله، ۱۳۹۱ ش.
۲۲. ساداتی، سیدمحمدجواد، مجازات و کنترل اجتماعی، تهران، میزان، ۱۳۹۸ ش.

۲۳. سجادی، سید عبدالقیوم، *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان*، چاپ دوم، کابل، فرهنگ، ۱۳۹۱ ش.

۲۴. شاران، تیمور، *دولت شبکه‌ای رابطه قدرت و ثروت در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱*، ترجمه حسن رضایی، کابل، واژه، ۱۳۹۵ ش.

۲۵. شاطریان، محسن، و محمود گنجی پور، «تأثیر مهاجرت افغان‌ها بر شرایط اقتصادی و اجتماعی شهر کاشان»، *مجله پژوهش و برنامه‌ریزی شهری*، سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۹ ش.

۲۶. صدر توحیدخانه، محمد، *رهنمود انستیتوت ماکس پلانک برای حقوق جزای عمومی افغانستان*، کابل، ماکس پلانک، ۱۳۸۶ ش.

۲۷. همو، *مطالعه انتقادی حقوق اساسی و جزایی افغانستان در پرتو اصل قانونیت*، کابل، واژه، ۱۳۹۷ ش.

۲۸. طنین، ظاهر، *افغانستان در قرن بیستم ۱۹۰۰-۱۹۹۶*، تهران، عرفان، ۱۳۸۳ ش.

۲۹. عبدالرحمن خان، *سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمان خان پادشاه افغانستان*، ترجمه غلام مرتضی خان قندهاری، تهران، نسل دانش، ۱۳۶۹ ش.

۳۰. عطایی، محمد ابراهیم، *تاریخ معاصر افغانستان*، کابل، سعید، ۱۳۸۴ ش.

۳۱. غبار، میر غلام محمد، *افغانستان در مسیر تاریخ*، کابل، محسن، ۱۳۹۱ ش.

۳۲. فاضلیار، فضل الرحمن، *جامعه جهانی و دولت - ملت سازی در افغانستان ۲۰۰۱-۲۰۱۵*، کابل، سرور سعادت، ۱۳۹۵ ش.

۳۳. فرخ، سید مهدی، *تاریخ سیاسی افغانستان*، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۴. فرهنگ، میر محمد صدیق، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ویراست چهارم، تهران، عرفان، ۱۳۸۵ ش.

۳۵. فریاد افغان، نجم الدین، *نگرشی بر تاریخ معاصر افغانستان*، پیشاور، دانش، ۱۳۸۴ ش.

۳۶. فصیحی، ابوالفضل، *دولت سازی و نقش عوامل فراملی در شکل گیری دولت در افغانستان*، کابل، امیری، ۱۳۹۳ ش.

۳۷. فوکو، میشل، *مراقبت و تنبیه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران، نی، ۱۳۷۸ ش.

۳۸. کاتب هزاره، فیض محمد، *سراج التواریخ*، بی جا، بی نا، ۱۳۳۱ ش.

۳۹. گارلند، دیوید، *مجازات و جامعه مدرن*، ترجمه نبی اله غلامی، تهران، میزان، ۱۳۹۵ ش.

۴۰. گیدنز، آنتونی، *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسین چاوشیان، چاپ دوم، تهران، نی، ۱۳۸۷ ش.

۴۱. مأمون، رزاق، *رد پای فرعون*، کابل، سعید، ۱۳۸۹ ش.

۴۲. محمدی اصل، عباس، *جامعه‌شناسی میشل فوکو*، تهران، گل آذین، ۱۳۹۱ ش.

۴۳. مزده، وحید، *افغانستان و پنج سال سلطه طالبان*، تهران، نی، ۱۳۸۲ ش.

۴۴. موسوی، سیدعلی، *تاریخی تحلیلی افغانستان از ظاهر شاه تا کززی*، مزار شریف، مطبعه بلخ، ۱۳۸۸ ش.

۴۵. نورپور، محسن، و سید محمد جواد ساداتی، «مطالعه جامعه‌شناختی تحولات مجازات در ملاً عام در جامعه پس‌انقلاب ایران»، *مجله پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی*، سال نهم، شماره ۱۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ ش.

۴۶. وثوقی، منصور، و علی اکبر نیک خلق، *مبانی جامعه‌شناسی*، تهران، بهینه، ۱۳۸۵ ش.

47. Garland, David, "Punishment and Social Solidarity", in: Jonathan Simon & Richard Sparks (Eds.), *The SAGE Handbook of Punishment and Society*, N. 12, 2013.